



چاپخانه نشر آستان قدس
از نشر آستان قدس

مقاومت ادبیات دانش هفتم

دکتر محمود براتی

عضو هیأت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

متعصب چون ابوالحسن مهیار بن مرزویه دیلمی که در سال ۳۹۴ هجری قمری به وسیله‌ی سیدمرتضی (برادر سید رضی جامع نهج البلاغه) ایمان آورد، این مایه‌ی هوشمندی را دارد تا بداند گوهر چیست و صدف کدام است؟

قد قبست المجد من خیر اب و قبست الدین من خیر نبی و ضمنت الفخر من اطرافه سؤدد الفرس و دین العرب «من بزرگواری را از بهترین پدر به کف آوردم و این دین (اسلام) را از بهترین پیامبر فرا گرفتم و افتخار را از جوانب گوناگون آن، سیادت ایرانیان و دین عرب را، به هم در پیوستم.» از این رو می‌بینیم ایرانیان هوشمند و گزینشگر در آن زمان فرهنگ قرآنی اسلام را می‌پذیرند، اما هفت قرن بعد سلطه‌ی قبیله‌ی وحشی و بی‌فرهنگ را با صبر و بردباری و داغ و درد، طی یک نسل در خویش ذوب می‌کنند و قوم وحشی را با فرهنگ خویش تربیت و بازسازی می‌کنند. بررسی سهم ادبیات در این مقاومت و پایداری و شیوه‌های شایسته‌ی آن، قصد این قلم است...

یکی از
شیوه‌های
مقاومت در برابر
زبان و فرهنگ
قوم غالب را
می‌توان مبارزه‌ی
منفی و
غیرمستقیم
دانست. بدین
صورت که در
ادبیات به‌ویژه
در شعر از
واژه‌های بیگانه
پرهیز شده
است و تا حد
امکان نادیده
گرفته شده
است.

الف. خشونت و قهر قوم غالب

از سال ۶۱۶ که مغولان به اشارت چنگیزخان سیل‌وار از شمال شرقی ایران شهرهای آباد ایران را یکی پس از دیگری برکنند و سوختند و ویران کردند، تا سال ۷۳۶ هجری با مرگ ابوسعید بهادرخان، ایلخانی با نام کاملاً ایرانی، که اقتدار آنان پایان گرفت، ۱۲۰ سال به طول انجامید.^(۴) مقایسه‌ی ویژگیهای ابتدایی ورود مغول‌ها به ایران با خصوصیات آنها در عصر احمد تکودار و محمود غازان‌خان و ابوسعید بهادرخان، تفاوت‌هایی را در بردارد. بی‌فرهنگی و بدویت چنگیز در هنگام هجوم به ایران و فتح بخارا را عظاملک جوینی چنین زندانه توصیف می‌کند. «و چنگیزخان به مطالعه‌ی حصار و شهر در اندرون آمد و در مسجد جامع راند و در پیش مقصوره (جای ایستادن امام در مسجد) بایستاد و پسر او تولی پیاده شد و بر بالای منبر برآمد. چنگیزخان پرسید که سرای سلطانست؟! گفتند خانه‌ی یزدانست! ... و صنادیق مصاحف به میان صحن مسجد می‌آوردند و مصاحف را در دست و پای می‌انداخت و صندوقها را آخور اسبان می‌ساخت... ائمه و مشایخ و سادات و علما و مجتهدان عصر بر طویله، آخورسالاران به محافظت ستوران قیام نموده ... و اوراق قرآن در میان قاذورات

مقدمه

قرن هشتم که آغاز می‌شود، بیش از هشتاد سال از حمله‌ی خانمان‌برانداز مغولان به سرزمین ایران می‌گذرد و این زمان زیادی است تا نسل دست‌پرورده سایه، آرامش قبل از طوفان عمرش به سر آید و جوانان قرن هفتم پیر شوند و رخت به دیگر سرای کشند و تحولات سیاسی اجتماعی حمله‌ی مغول اثر ویرانگر خود را بر فرهنگ و ادبیات ما بگذارد و باغ ایران از سروهای سایه‌گستری چون مولانا، سعدی، عراقی و دیگران تهی گردد؛ اما اینکه چرا چنین نشد و ادبیات فارسی راه کمال خویش را پیمود، جای تأمل و ژرف‌اندیشی بیشتری دارد و جای بسی شگفتی است:

از این سموم که برطرف بوستان بگذشت

عجب که بوی گلی هست و رنگ یاسمنی

بین در آینه جام نقش‌بندی غیب

که کس به یاد ندارد چنین عجب زمنی^(۱)

از آن وقتی که آن مرد بخارایی شتابان و هراسان به خراسان آمد و در پاسخ پرسش از واقعه، موجزترین سخن پارسی یعنی «آمدند و کُندند و سوختند و کشتند و بردند و رفتند»^(۲) را بر زبان راند، تا عهد حافظ هیچ‌گاه این ترکنازی‌ها پایان نگرفت، ولی ادبیات و فرهنگ این مرز و بوم، ماهوار از سیر کمالی خویش باز نایستاد.

در بررسی این مقاومت و پایداری باید به دو شاخص مهم بیشتر پرداخت:

اول، ویژگیهای قوم غالب و اینکه مغولان قدرت قاهر را داشتند، اما از فکر و فرهنگ تهی بودند.

دوم، ویژگیهای ملت مغلوب و شیوه و شگردهای پایداری و پاسداری آنها از مرزهای تمدن و فرهنگ خویش.

مثلاً اگر مقایسه‌ای صورت پذیرد بین حمله‌ی مسلمانان به ایران در قرن اول هجری با هجوم این مهاجمان در قرن هفتم، شیوه‌ی برخورد مردم ایران به‌ویژه فرهیختگان و هنروران با این دو واقعه کاملاً متفاوت است. در آن عهد حتی شاعری شعوبی و



شد. (۸) پس از مرگ اباقا، بزرگان دربار ایلخانان تکودار برادر وی و هفتمین پسر هلاکو را به جانشینی برگزیدند. تکودار در سال ۶۸۱ برای رفع تضادهای سیاسی، که در عصر ایلخانان رو به فزونی نهاده بود، به دین اسلام درآمد و نام احمد بر خود گذارد. (۹) مخالفت امرای مغول با احمد تکودار و پشتیبانی از ارغون در سال ۶۸۳ پیروزی ارغون را در برداشت و گرایش او به بودایی‌گری، آغاز یک دوره‌ی ضد اسلامی بود و باعث شد سعدالدوله وزیر یهودی او بتواند آزادانه سودجویی و غرض‌ورزی پیش گیرد (۱۰) و در همین دوره بود که خاندان جوینی، وزیر کاردان و خدمتگزار آنان که سهمی فراوان در بنای ارکان و اداره‌ی مملکت داشت، به مرگ محکوم شد و در سال ۶۸۳ او و پسرانش و جمعی از همکارانش به قتل رسیدند. (۱۱)

پس از ارغون پسرش غازان با اینکه تربیت بودایی داشت، پی برد که برای اداره‌ی مملکت ایران باید با شرایط سازگار شود، بنابراین تغییر دین داد و با نام اسلامی محمود در سال ۶۹۴ در محضر شیخ

لگدکوب اقدام و قوایم (پاهای اسبان) گشته...» و کسی جرأت و سامان سخن گفتن نداشت. (۵) این بی‌ادبی و بی‌فرهنگی مغولان در زمینه‌های مختلف بارها در ایران رخ داد، زیرا آنان از فرهنگ و ادب و تمدن پیشرفته‌ای برخوردار نبودند و در زمینه‌ی دین، آداب معاشرت، کشورداری، خوراک و پوشاک و حتی زبان، کم‌کم و در طول یک قرن تحت تأثیر ملت مغلوب خود قرار گرفتند و شیوه‌ها و آیین‌های خود را اصلاح کردند. (۶)

دین مغولان شمنی بود به سبب آنکه نوینان (کاهنان بت‌پرست)، بر قامان (جادوگران) در مناظره‌ای پیروز شده بودند. اکثر اقوام مغول تتبع و پیروی بت‌پرستی کردند. (۷) چنگیزخان و اکتای تا پایان عمرشان شمنی ماندند. کیوک‌خان به مسیحیت ابراز علاقه می‌کرد و قوبیلای در چین دین بودا را پذیرفت. منکوقآن به دین واحدی گرایش نداشت. در ایران هلاکو و اباقا نیز تا حدودی برای تأمین نظر قوبیلای به بودایی گرایش داشتند. اما دوران تفوق دین بودا زودگذر بوده است، زیرا در سال ۶۹۵ تعدادی از معابد بودایی ویران

در زمینه‌ی مبارزه با مفاسد اجتماعی، عملکرد مزورانه‌ی حاکمان، محتسبان، صوفیان، زاهدان و به‌طور کلی اهل ریا که حتی قرآن را دام تزویر می‌کنند، حافظ با عبید همداستان است.

صدرالدین ابراهیم حموی در فیروزکوه به دین اسلام تشرف یافت و این واقعه‌ای بس مهم در تاریخ مغولان در ایران بود. پس از این، گرایش به اسلام در سراسر حکومت مغولان به سرعت اتفاق افتاد: «کردار غازان تکاملی را که در جریان بود تسریع کرد، تشرف مغولان و ترکان غیر مسلمان به دین پیامبر اسلام رخ داد و اغلب مغولانی که تا این موقع پیرو دین مسیح یا بودا بودند، به اسلام روی آوردند. دین بودا یکباره ریشه‌کن شد و معابد به مساجد بدل شد و غازان‌خان برای هماهنگی با مسلمانان در تقویت اسلام کوشید و جانشینانش، الجایتو (محمد)، ارپه (معالدین) و ابوسعید، که اصلاً نام مغولی نداشت، به شیوه‌ی او عمل کردند. (۱۲) از این به بعد بود که یاسای چنگیز کنار زده شد و مراعات و دستورات شرع جای آن را گرفت. (۱۳)

بدین ترتیب مغول‌ها نه تنها تحت تأثیر ایرانیان مسلمان، دین خویش را وانهادند و دین اسلام را برگزیدند، بلکه نامهایشان را نیز با فرهنگ ایران هماهنگ کردند؛ از بسیاری از آداب خود به‌ویژه خرافات و اعمال شنیعی چون ازدواج با برخی محارم و زنده به گور کردن غلامان و کنیزان و اطعمه و اشربه و... همراه خانان خویش دست کشیدند، کاری که تا زمان هلاکو نیز ادامه داشت. (۱۴) ایرانیان به مغولان آموختند تا دین، اقتصاد و آداب و روابط اجتماعی‌شان را اصلاح کنند. مثلاً خوراک مغولان در شکار بیش از هر چیز دیگر معمولاً گرگ، روباه، سگ، موش و مار و در روزهای جشن اسب و خر و گوسفند و گاو بود و تمامی اعضای قابل خوردن، حتی روده‌های آنها را نیز می‌خوردند. (۱۵) اگر چه مغولان در آغاز می‌کوشیدند با نوع تغذیه‌ی مسلمانان از جمله ذبح شرعی مخالفت کنند، (۱۶) ولی آنان پس از مدتی شیوه‌ی غذا خوردن مردم مغلوب را پذیرفتند. مغولان نحوه‌ی استفاده از آرد و خوردن نان را که برایشان تازگی داشت، در ایران آموختند، برنج و ماهی نیز که در مناطق مختلف ایران رایج بوده از مواد غذاهای مورد علاقه‌ی مغولان شد. (۱۷) ایلخانان علی‌رغم توصیه‌ی چنگیز مبنی بر انتخاب زبان اصلی برای دوام زبان مغولی، زبانهای ترکی و فارسی را نیز می‌فهمیدند، غازان گذشته از زبان مغولی به زبانهای دیگر نیز آشنایی داشت. مأموران غیر ایرانی دولت ناگزیر بودند که به زبان فارسی و یا عربی متناسب با حوزه‌ی مأموریتشان

تسلط داشته باشند. (۱۸) همچنین در مجالس قرائت قرآن شعر فارسی می‌خواندند، در این دوره ظاهراً زبان مغولی دیگر هیچ‌گونه اهمیتی نداشت. (۱۹)

در آغاز قرن هشتم (۷۰۳) الجایتو پس از بررسی مذاهب حنفی و شافعی به تشیع گرایید و سلطان محمد خدابنده لقبی بود که به سبب خدمات مذهبی او به وی داده شد. دوران ایلخانان در ۷۳۶ با مرگ ابوسعید بهادرخان پایان یافت، در حالی که دگرگونی‌هایی پدید آمده بود، آیا جز فرهنگ غنی و انسان‌ساز ایرانیان بود که از چنگیز و تولی پس از صد سال محمود، محمد و سعید و... ساخت. البته پس از مرگ ابوسعید به دلایل گوناگون در نواحی مختلف ایران و تداوم فتنه‌ها، اوضاع درهم ریخت که دیگر آرامشی نظیر عصر غازانی که عصر طلایی نامیده شده است، (۲۰) به‌دست نیامد، این دوران پر آشوب حدود نیم قرن ادامه یافت.

در این دوره چوپانیان در آذربایجان و عراق عجم و آسیای صغیر حکم می‌راندند، که آل‌جلایر یا ایلکانیان در ۷۴۰ جای آنان را گرفتند. آل مظفر در یزد و کرمان و خوزستان و اصفهان حاکم بودند و حکومت‌های ناپایدار دیگر در هر گوشه‌ای از ایران بر سر کار می‌آمدند و کشمکش‌ها و جنگ‌های داخلی چنان اوضاع آشفته‌ای پدید آورده بود که یک‌بار دیگر شرایط را برای جهانگشای خون‌آشام دیگری چون تیمورلنگ فراهم آورد تا داغ بر داغ‌های گذشته بنهد و چهره‌ی اواخر قرن هشتم را چون اوایل قرن هفتم پر از خونریزی و قتل عام کند، منتها این بار دیگر مغولان بی‌فرهنگ و بی‌دین نبودند، بلکه امیرتیمور مسلمان متعصب بود که به نام فتوحات اسلامی شهرهای آباد را ویران می‌کرد و از سرها مناره می‌ساخت. (۲۱) تیمور از ۷۸۲ تا ۸۰۷ با یورشهای متعدد کشتارهای دامنه‌داری در ایران به راه انداخت.

ب. فرهنگ و مقاومت ملت مغلوب

در قرن هفتم پناهگاه‌هایی چون آسیای صغیر و فارس از فتنه‌های مغولان در امان مانده بود، تا کسانی چون مولانا و عراقی و صدرالدین قونوی و سعدی و... در آنجا پناه گیرند. اما در قرن هشتم اوضاع کاملاً متفاوت بود از یک طرف مغول‌ها و جانشینانشان سراسر ایران و سرزمینهای اسلامی را در سیطره‌ی خود گرفته بودند و در حالی‌که هنوز بسیاری از اخلاقیات و خوی

عیید زاکانی:
 «لولی‌بی با پسر
 خود ماجرا
 می‌کرد که: تو
 هیچ کاری
 نمی‌کنی و عمر
 در بطلت به سر
 می‌بری. چند با
 تو گویم که
 معلق زدن بیاموز
 و سگ از چنبر
 جهانیدن و
 رسن‌بازی تعلم
 کن تا از عمر
 خود برخوردار
 شوی. اگر از من
 نمی‌شنوی به
 خدا تو را در
 مدرسه اندازم تا
 از آن علم
 مرددریگ ایشان
 بیاموزی و
 دانشمند شوی و
 تا زنده باشی در
 مذلت و فلاکت
 و ادبار بمانی و
 یک جو از هیچ
 جا حاصل نتوانی
 کرد.»

پلنگی خویش را وانهاده بودند به دین اسلام در آمده بودند، گویی مرزهای پاکدامنی و اصالت درهم ریخته بود، وارونگی در اخلاقیات و اعمال مردم و آشفتنگی اوضاع، شاعران و هنرمندان را برمی‌انگیزد تا شیوه‌های مناسب را پیش گیرند.

یکی از شیوه‌های مقاومت در برابر زبان و فرهنگ قوم غالب را می‌توان مبارزه‌ی منفی و غیرمستقیم دانست. بدین صورت که در ادبیات به ویژه در شعر از واژه‌های بیگانه پرهیز شده است و تا حد امکان نادیده گرفته شده است. اگر در دیوانهای شعر شاعران قرن هشتم بگردیم، ملاحظه می‌کنیم نسبت به دو قرن سلطه‌ی بیگانه تعداد ناچیزی لغت مغولی وارد شعر این دوره شده است. با توجه به اینکه صد سال و اندی در تمامی شوون حاکمان، یاسای چنگیزی به کار رفته است، ولی خوشبختانه تعداد واژه‌های به کار رفته چشمگیر نیست و می‌توان نتیجه گرفت در شعر شاعرانی چون سیف فرغانی، عبید زاکانی، همام تبریزی، خواجوی کرمانی، حافظ شیرازی و غیره این گونه واژه‌ها به کار نرفته است، الا واژگانی که مستقیماً با مسائل اجتماعی ارتباط داشته است مثل یرغو، اولاغ، ایغاغ، تمغا، پرچم و غیره برای مثال نمونه‌های زیر ذکر می‌گردد.

کجا به منزل وصلت رسم چو اندر راه
اولاغ عمر سقط می‌شود به هر فرسنگ

سیف فرغانی

منشیان قدرت بی‌چون ز جرم آفتاب
ز مثالی بی مثالی آن تمغا می‌زنند

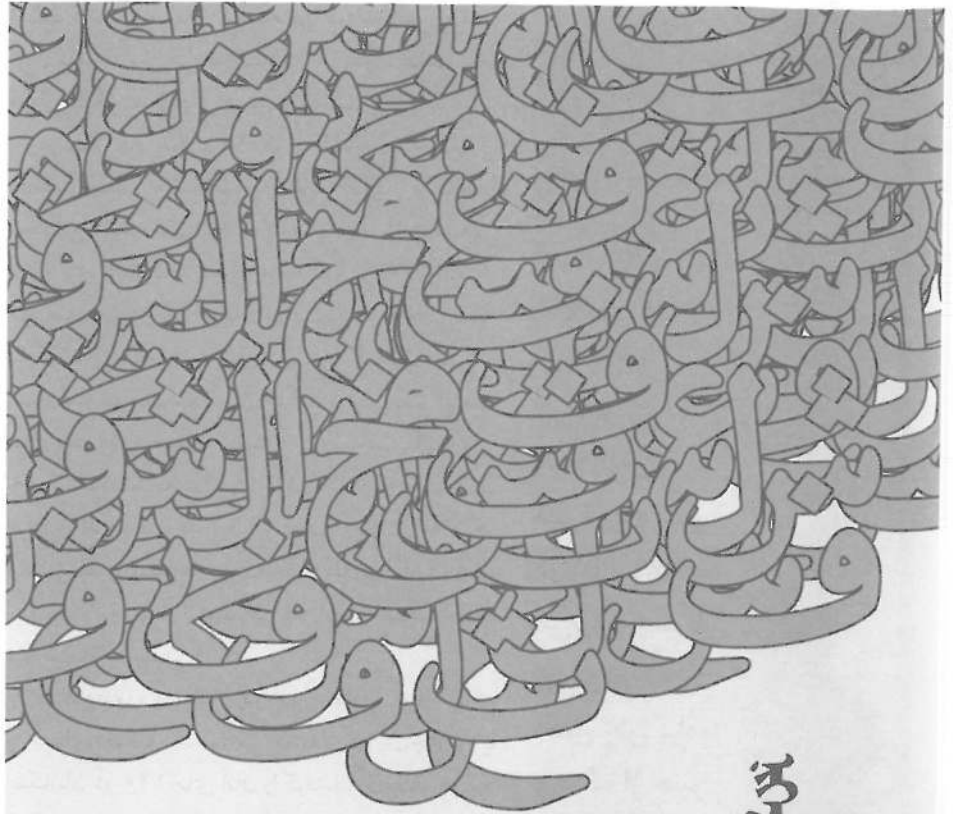
خواجو کرمانی

زبان کشیده چو تیغی به سرزنش سوسن
دهان گشوده شقایق چو مردم ایغاغ

حافظ

به حکم چشم ترک او نهادم سر چو دانستم
که سر بیرون نشاید بردن از یرغوی این ترکان
در بین این شاعران شاید اوحدی مراغه‌ای قدری
زیاده‌روی کرده است و به گمان اینکه زبان مغول و
ترکی از یک ریشه‌اند، قصایدی مصنوع سروده که
واژگان مغولی در آن زیاد است.

شیوه‌ی دیگر مقاومت شکوه و شکایت و ابراز
بدبینی نسبت به اوضاع و شرایط نابسامان است که
در شعر اغلب شاعران این دوره به طرز چشمگیری
به‌کار رفته است.



دلخسته همی باشم زین ملک به هم رفته
خلقی همه سرگردان دلمرده و دم رفته
یک بنده نمی یابم هنجار وفا دیده
یک خواجه نمی بینم بر صوب کرم رفته
سر صورت انسان اند از سببت و ریش اما
چون دیو به رخم هم در لا و نعم رفته
بر خلق ز هر جنسی ما را چه وفا بوده
و آنگاه ز ناجنسان بر ما چه ستم رفته

اوحدی مراغه‌ای

در دور ما ز آتش بیداد ظالمان
چون دود و سیل تیره شد آب و هوای خاک
آتش خورم به سان شتر مرغ کآب و نان
مسموم حادثات شد اندر وعای خاک

سیف فرغانی

یا تصویری که خواجه از زندگی غم‌انگیز و آوارگی و
سرگشتگی ترسیم می‌کند:

من کیم زاری نزار افتاده‌ای

پر غمی بی غمگسار افتاده‌ای

دردمندی رنج ضایع کرده‌ای

مستمندی سوگوار افتاده‌ای

مبتلایی در بلا فرسوده‌ای

بی‌قرینی بی‌قرار افتاده‌ای

پیش چشم آهوان جان داده‌ای

بر ره شیران شکار افتاده‌ای

بی‌دل و بی‌بار رحلت کرده‌ای

بی‌زر و بی‌زور و زار افتاده‌ای

یا حافظ که بهتر از همه عمق فاجعه و ژرفای تلخکامی
و اوضاع غیرقابل تحمل را بیان کرده است:

سینه مالامال درد است ای دریغا مرهمی

دل ز تنهایی به جان آمد خدا را همدمی

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو

ساقیا جامی به من ده تا بیاسایم دمی

زیرکی را گفتم این احوال بین خندید و گفت

صعب روزی، بوالعجب کاری، پریشان‌عالمی

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل

شاه ترکان فارغ است از حال ما کو رستمی

برخی آرزوی حافظ را در بیت اخیر به آمدن تیمور

تفسیر می‌کنند، در صورتی که خواست واقعی حافظ،

افراسیاب (شاه ترکان) نیست، بلکه رستمی (پهلوانی

خودی) را می‌طلبد تا نجات‌بخش باشد. بخشی از

ادبیات این دوره نیز به شیوه‌ی انتقادهای مستقیم از

اوضاع، حاکمان، شحنگان، قاضیان و عوامل مختلف
حکومتی ظهور و بروز کرده است، که شواهد فراوانی
را می‌توان پیش چشم نهاد.

این دوره‌ی تاریخی دویست‌ساله که شامل دوره‌ی
مغولان، ایلخانان و تیموریان است. از ناگوارترین
دوره‌های تاریخ ایران بلکه تاریخ اسلام است، اما زیر
سایه‌ی نامبارک و تاریک مغول گوشه و کنار ایران
چراغهای هدایت و سروهای راست قامتی بودند که
آن ظلمت و شکست را روشنی و استقامت
می‌بخشیدند. درست است که مغول‌ها از میان علوم

به تاریخ و نجوم علاقه داشتند و ایرانیان فرزانه‌ای
چون عظاملک جوینی و خواجه رشیدالدین فضل‌الله،
حمدالله مستوفی و خواجه نصیرالدین طوسی با

ظرافت و دقت کوشیدند تا از نیازهای آن قوم غالب
ابزاری کارا بسازند و آن نامردمی‌ها را به انسانیت بدل

کنند و تاریخ را به قلم خویش بنگارند و پیش‌بینی را
مناسب اوضاع بکنند و از میان آن همه محضورات،
حقایق را در پرده بیان کنند. حتی با اینکه گاهی این

مورخان زبان به توجیه حاکمیت مغولان می‌گشایند
و برای دفع دشمنی‌ها خانان مغول را به استخوان
مدحی سرگرم می‌کنند، اما به‌طور غیرمستقیم اوضاع

آشفته‌ی زمانه را به باد نقد و انتقاد می‌گیرند: «بی‌هران
پشت به بالش داده‌اند و پشت هنر را شکسته و همه‌ی
فضایل جای خود را به رذایل داده است و اهل تزویر

و تحرمز (حرامزادگی) زبان ایغوری را فضل و هنر
تمام شناسند و هر یک از ابناء السوق در زی اهل
فسوق گشته و هر مزدوری دستوری و هر مزوری

وزیری و هر مدبری دبیری و هر مستدفئی مستوفی‌یی
و هر مسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی
و...» (۲۲) زبان به شکوه گشودن و نشان دادن وارونگی

اخلاق فقط ویژه‌ی مورخانی چون جوینی در قرن
هفتم نیست، بلکه این شیوه بعداً به شکلی هنرمندانه
از طرف کسانی چون عبید زاکانی، سیف فرغانی و

حافظ دنبال می‌شود و از ابزارها و عوامل مهم و کارآمد
مقاومت و مبارزه‌ی غیرمستقیم با فرهنگ آشوب و
هرج و مرج ناشی از سیطره‌ی اقوام بیگانه بر سرنوشت

این مرز و بوم می‌گردد.
یکی دیگر از شیوه‌ها و شگردهای برجسته‌ی مقاومت
ادبیات در این دوره طنز و نقدهای گزنده‌ای است که
به‌ویژه در شعر حافظ و خواجه و عبید زاکانی

چشمگیر است. شاعران و نویسندگان این عهد را بر

«طنز حافظ
برعکس بزرگانی
چون سعدی و
عبید هرگز به
هزل نمی‌رسد تا
چه رسد به هجو
و بدزبانی و
دریدن پرده‌ی
عفاف که هر
قدر هنرمندانه
باشد درنهایت
غیر هنری
است.»



زمانه‌ی خونریز، روزگار پرهیز را پدید آورده بود، عبید زاکانی قصه‌ی موش و گربه را در قالب قصیده‌ای بلند سروده است. در این منظومه عبید رفتار ریاکارانه و در عین حال ستمگرانه‌ی حاکمان نسبت به مردم را به شیوه‌ی موزیگری و درندگی گربه تشبیه می‌کند و از سوی دیگر، عملکرد ساده‌لوحانه و همراه با ترس مردم را به کار موشان همانند می‌داند و رابطه‌ی حاکم و محکوم را به رمز و تمثیل جلوه‌گر می‌سازد. برخی نیز معتقدند که «ممکن است این اشارتی باشد به احوال ابواسحاق اینجو و امیر مبارزالدین فرمانروای کرمان، یعنی گربه‌ی عابد و ریاکار و خونریز، تمثیلی از امیر مبارزالدین باشد که سپاه موشان یعنی ابواسحاق اینجو را تارومار کرد و در نهایت او را به قتل رساند.» (۳۳) به هر حال این شعر به صورتی نمادین و رمزی، به بهترین وجه شرایط اجتماعی و سیاسی زمانه را بیان کرده و خود عبید نیز به رمزی بودن آن اشاره دارد.

جان من پند گیر از این قصه
 که شوی در زمانه شادانا
 غرض از موش و گربه بر خواندن
 مدعا فهم کن، پسر جانا

حسب شیوه‌ی برخوردار به چند گروه می‌توان دسته‌بندی کرد. گروهی که سازگاری با اوضاع زمانه را صلاح کار خویش دانستند. گروهی که انزوا طلبیدند و از روزگار گوشه گرفتند و به نوعی به مبارزه‌ی منفی دست زدند، اما عمق فاجعه آنها را وادار کرد که گهگاه زبان به انتقاد بگشایند، مثل سیف فرغانی و اوحدالدین مراغه‌ای؛ گروهی نیز به پند و نصیحت و موعظه‌ی مردم پرداختند و توجیه اوضاع را پیشه‌ی خود کردند مثل همام تبریزی. ولی کسانی بودند که کار را از نصیحت و موعظه درگذراندند و به تیغ طعن و طنز، حاکمان و مردمان ستم‌پذیر را مورد انتقاد قرار دادند. در این زمینه آثار عبید زاکانی (وفات ۷۷۱) شأنی والا دارد، اوضاع آشفته‌ی زمانه چنان بغض و کینه‌ای در وجود شاعر پدید آورده است که کارش از خنده‌ی بی‌معنی گذشته و به زهرخنده‌های گزنده و طنزهای بیدارکننده کشیده است. درست همان زمانی که حافظ سالهای میانه‌ی عمر خویش را می‌گذرانید، عبید پیر این راه بود؛ مثلاً در سال ۷۵۸ مقارن ۳۸ سالگی حافظ و زمان تسلط امیر مبارزالدین که به قول حافظ محتسب تیز و سختگیر، ایام را فتنه‌انگیز کرده بود و

عبید در کتاب **اخلاق الاشراف** نیز همین شیوه را دنبال می‌کند. با بیانی طنزآمیز «مذهب مختار» را در برابر «مذهب منسوخ» وصف می‌کند، که در آن اخلاق پسندیده و انسانی و فضایل را «مذهب منسوخ» و مفسد و رذایل شایع در روزگار را «مذهب مختار» بزرگان عصر خود قلمداد می‌کند و در رساله‌ی **اخلاق الاشراف** آورده است:

«عدالت»

مذهب منسوخ: اکابر سلف عدالت را یکی از فضایل اربعه شمرده‌اند و بنای امور معاش و معاد بر آن نهاده، معتقد ایشان آن بوده که «بالعدل قامت الارض» خود را مأمور «ان الله یأمر بالعدل و الاحسان» بداشتند، بنابراین سلاطین و امرا و اکابر و وزرای دایم همت بر اشاعت عدلت و رعایت امور رعیت و سپاهی گماشتندی و آنرا سبب دولت و نیکنامی شناختندی. **مذهب مختار:** اما مذهب اصحابنا آنکه این سیرت، اسوء سیر است و عدالت مستلزم خلل بسیار و آنرا به دلایل واضح روشن گردانیده‌اند و می‌گویند: بنای کار سلطنت و فرماندهی و کدخدایی به ریا است، تا از کسی نترسند فرمان آن کس نبرند و همه یکسان باشند و بنای کارها خلل پذیرد و نظام امور گسسته شود».

عبید رسالات دیگری نیز دارد، بر ناروایی‌ها و ناشایسته‌های زمانه انگشت می‌نهد و از آن کاریکاتوری نوشتاری تصویر می‌کند و بر بی‌تناسبی و ناموزونی آن خنده می‌آورد تا زشتی آن به خوبی نموده شود. مثلاً در رساله‌ی **ریش‌نامه** که به نظم و نثر است، فساد روزگار و غلامبارگی را نکوهش می‌کند و در رساله‌ی **صدپند غیرمستقیم** معایب طبقات مختلف را به رخ می‌کشد و از راست رنجیدگان «شیخان»، «زاهدان» و ... انتقاد می‌کند و بدین ترتیب **پند** می‌دهد:

«تا بتوانید سخن مگوئید تا بر دلها گران مشوید و مردم بی‌سبب از شما نرنجند.

سخن شیخان باور مکنید تا گمراه نشوید و به دوزخ نروید.

دست ارادت در دامن زندان پاکباز زیند تا رستگار شوید.

از همسایگی زاهد دوری جوئید تا به کام دل توانید زیست».

عبید در رساله‌ی **دلگشا** که به نثر است، با بیانی کنایه‌آمیز و با بذله‌گویی بی‌توجهی همگان را به فضایل

و ارزشها در جامعه، با لحنی طنزآمیز و خلاف‌آمد عادت، متوجه خطاهای درشت دست‌اندرکاران جامعه می‌کند. مثلاً مطربی آموختن و مسخرگی پیشه کردن و روی از دانش و ادب و فرهنگ برتافتن را عادت عام و کسب مال و مقام را کوشش زمانه‌ی خویش تصویر می‌کند: «لولی‌یی با پسر خود ماجرا می‌کرد که تو هیچ کاری نمی‌کنی و عمر در بطلت به سر می‌بری. چند با تو گویم که معلق زدن بیاموز و سگ از چنبر جهانیدن و رسن بازی تعلم کن تا از عمر خود برخوردار شوی. اگر از من نمی‌شنوی به خدا تو را در مدرسه اندازم تا از آن علم مرده‌ریگ ایشان بیاموزی و دانشمند شوی و تا زنده باشی در مذلت و ادبار بمانی و یک جو از هیچ جا حاصل نتوانی کرد.»

اوج وارونگی و بیراهه رفتن اهل زمانه را، عبید با طنزهای نیشدار و در عین حال عمیق و دردناک با حس انتقامجویی و پرخاشگری، در رساله‌ی تعریفات آورده است. آنجا که از هر پدیده‌ای تعریفی جدید به دست می‌دهد، تا عوامل تخریب فرهنگی را قدری با برهان خلف و بیانه‌های متناقض‌نما و تعریف به ضد معرفی کند. در واژه‌نامه‌ی طنزآمیز او به چنین تعاریفی برمی‌خوریم.

الجاهل: دولتیار - العالم: بی‌دولت - النامراد: طالب علم - دارالتعطیل: مدرسه - واجب‌القتل: تمغاجی شهر - المحتسب: دوزخی - العسس: آنکه شب، راه زند - الدانشمند: آنکه عقل معاش ندارد - الشیخ: ابلیس - الکذاب: منجم - الصوفی: مفتخوار - الخیاط: نرم‌دست - القلاب: زرگر - الطیب: جلاد - خانه: ماتم‌سرا - فرزند: عدو خانگی - خاتون: آنکه معشوق بسیار دارد - کدبانو: آنکه اندک دارد - مستوره: آنکه به یک عاشق قانع بود - الادرار و المرسوم: المعیشیه: آن چیزی است که به مردم نرسد - عدل و انصاف: عنقای مغرب (سیمرغ ناپدید گشته).

چنانکه ملاحظه می‌کنیم عبید در این زمینه یکی از مبتکرترین و نیرومندترین شاعران در زمینه‌ی طنز و نقد در ادب فارسی است. او انتقادهای تلخ و گزنده‌ی خود را به شهد هزل و سخره درآمیخته و تمامی طبقات جامعه اعم از حاکم و محکوم را به نقد کشیده است. (۲۴) در شیوه و شگرد عبید یکی دو نکته‌ی دقیق و ظریف نهفته است: اول آنکه عبید همانند بسیاری از شاعران این دوره واژه‌های مغولی را به آثار خویش کمتر راه داده است، تا هم زبان به واژه‌های اغیار آلوده نگردد و هم حساسیتی برنینگیزد. دوم: عبید در بسیاری از موارد با خارج کردن واژه

ادبیات در طول تاریخ در فرهنگ ملت ایران پیوسته نقشی پیونددهنده و محکم‌کننده و سامان‌بخش گسسته‌ها و شکسته‌ها داشته است و چون تار و پودی الیاف آشفته و درهم و برهم عناصر دیگر فرهنگ و تمدن را به یکدیگر متصل کرده و تنه‌ی این پیکره را قوام و استواری بخشیده است.

و تعبیر و تعریف از شکل عادی خود به نوعی آشنایی‌زدایی دست زده است و اساساً خارج کردن واژه از کاربرد تکراری و عادی آن هم توجه‌برانگیز است و هم کاریکاتوری از وضع نابسامان و ناهنجار ایجاد شده تصویر می‌کند.

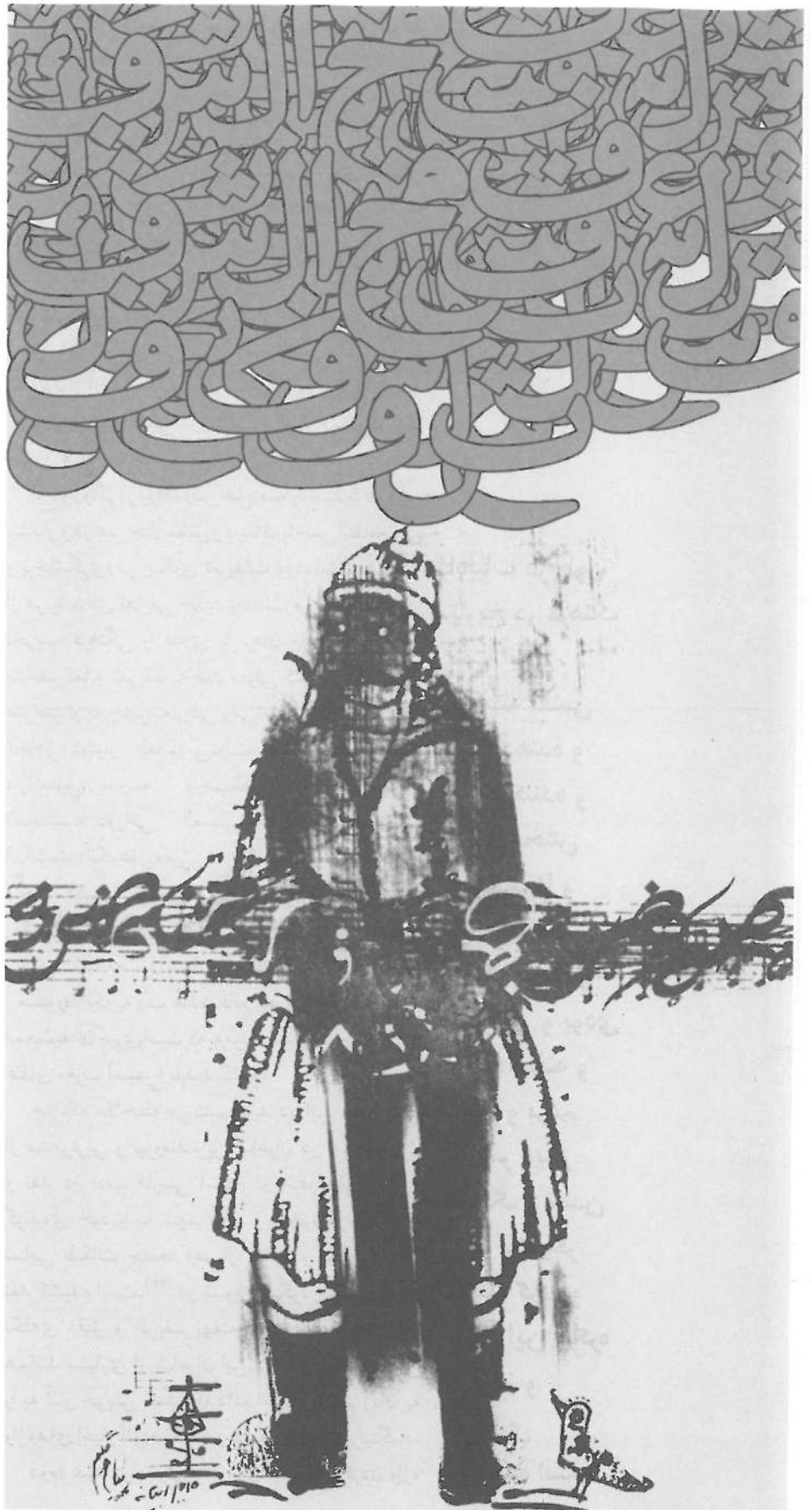
با توجه به تقدم عبید نسبت به حافظ، شاید بتوان گفت حافظ در بر ساخته‌های ادبی و اسطوره‌سازی و نمادهای شعری خویش به‌ویژه در حوزه‌ی مسائل اجتماعی به اقتضای عبید رفته است. هنر بر سری حافظ وارد کردن همان مقولات است با بیانی عقیف‌تر، موجزتر و غزلی و خوش‌آهنگ‌تر و البته حافظ نسبت به عبید که روحی انتقام‌جو و پرخاشگر دارد از روحی طربناک‌تر و امیدوارتر برخوردار است و آن‌گونه که عبید همه چیز را درهم و برهم و پریشان می‌بیند نیست و گهگاه از آمدن مسیحا نفسی مژده می‌دهد، یا از بازآمدن یوسف گمگشته خبر می‌دهد و واثق شدن به الطاف خداوندی را توصیه می‌کند.

«طنز حافظ برعکس بزرگانی چون سعدی و عبید هرگز به هزل نمی‌رسد تا چه رسد به هجو و بدزبانی و دریدن پرده‌ی عفاف که هر قدر هنرمندانه باشد دزنه‌ایت غیر هنری است.» (۲۵)

اما از جهت درگیر شدن با صوفیان و زاهدان و مقدس‌مآب‌ها و ... که در شعر عبید جایگاهی وسیع و رفیع دارد، از شاخص‌های شعری حافظ نیز هست. «سر به سر گذاشتن او با مقدسات هم که از ارکان طنز اوست امر خطیری است، اگر حافظ به خودش یعنی ایمان خودش شک داشت این همه جرأت نداشت که به تسبیح و دلوق و سجاده و کار و بار معاد و بهشت و نعیم اخروی و مشایخ شهر و منبر و محراب و مسجد سر به سر بگذارد.» (۲۶)

در زمینه‌ی مبارزه با مفاسد اجتماعی، عملکرد مزورانه‌ی حاکمان، محتسبان، صوفیان، زاهدان و به‌طور کلی اهل ریا که حتی قرآن را دام تزویر می‌کنند، حافظ با عبید همداستان است.

ناگفته نماند که مغولان، ایلخانان و جانشینان و وابستگان آنها حتی تیمور لنگ به صوفیان علاقه‌مند بودند. مادر منکوق آن هزار بالش نقره. هر بالش پانصد مثقال به سیف‌الدین باخرزی داد. غازان خان مرتب به زیارت قبور مشایخ صوفیه می‌رفت و خانقاه‌سازی سخت مورد توجه او بود. در وقفنامه‌ی مفصل خواجه رشیدالدین برای «ربع رشیدی» فصلی خاص به خانقاه



اختصاص داده شده است. این توجه و احترام به حدی بود که علاءالدوله سمنانی واسطه‌ی صلح و آشتی امیرچوپان با ابوسعید بهادرخان قرار گرفت. (۲۷)

حجم وسیع اشعار حافظ در نقد صوفیان و زهد ریایی و خرقة‌ی سالوس آنان نیز به علت همین نزدیکی خانقاه‌نشینان با حکومتگران و آفات ناشی از این پیوند است که صوفیان دجال‌فعل و ملحدشکل درازدست کوتاه‌آستین و حقه‌باز و... را پروریده است و این خطری بوده است از درون، برای اجتماع و فکر و فرهنگ این سرزمین.

در اینجا به یک نمونه از شعر حافظ بسنده می‌کنیم و خوانندگان را به آثاری که در این زمینه نوشته شده است ارجاع می‌دهیم.

صوفی نهاد دام و سر حقه‌باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه‌باز کرد
بازی چرخ بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد
ای دل بیا که ما به پناه خدا رویم
ز آنچه آستین‌کوته و دست دراز کرد.

نتیجه‌گیری

ادبیات در طول تاریخ در فرهنگ ملت ایران پیوسته نقشی پیونددهنده و محکم‌کننده و سامان‌بخش گسست‌ها و شکست‌ها داشته است و چون تار و پودی الیاف آشفته و درهم و برهم عناصر دیگر فرهنگ و تمدن را به یکدیگر متصل کرده و تنه‌ی این پیکره را قوام و استواری بخشیده است و این وظیفه و رسالت را مناسب هر زمان چه در قرون نخستین و پس از اسلام به‌ویژه قرون چهارم، پنجم و ششم در شاهکارهای نظم و نثر متجلی کرده و چنان کاخهای بلندی برآورده است که از باد و باران گزند نیابد و چه در قرون هفتم و هشتم در آثار برجسته‌ی نویسندگان و شاعران این دوره عوامل پایداری و مقاومت را در کالبد فرهنگ و تمدن جامعه‌ی آسیب‌دیده‌ی ایران برانگیخته و استحکام بخشیده است. در قرون نخستین گوهرهای ناب وحیانی و قرآنی را در جواهر کلام نشانده و زینت بخشیده و در قرون هفتم و هشتم همان گوهرها را در سایه‌ی مقاومت و استغنا از آسیب هجمه‌ی بیگانه و دستبرد اهرمان قوم غالب نگه‌داشته است، به‌گونه‌ای که رشد و تعالی ادبیات از حرکت باز نایستاده و با اینکه به باغ ما تگرگی بارید که از گلشن ما برگی نماند، اما

وقتی سیمای قرن هشتم را از جهت شاهکارهای ادبی می‌نگریم به‌رغم مدعیان، از هنر عاری نیست و سروهای راست قامتی می‌بینیم که شایسته‌ی نازش و افتخار است. حال اگر آن موضوع را با عصر کنونی و قرن حاضر مقایسه کنیم که هجوم فرهنگی بیگانگان از لونی دیگر است. درمی‌یابیم که از مشروطه به این سو، بیگانه‌گرایی و خودباختگی در ادبیات و نیز در زمینه‌ی علوم و فناوری از سرمایه‌ی فرهنگی و شأن ادبی و علمی ما کاسته است. توجه به ارزشهای سرمایه‌ای و توانهای کاربردی ادبیات انتظاری است که از همگان باید داشت.

پی‌نوشت

۱. غنی. قزوینی، دیوان حافظ، ص ۳۲۸.
۲. تاریخ جهانگشای جوینی، ذکر بخارا، ج ۱، ص ۸۳.
۳. حسینیعلی ممتحن، به نقل از نهضت شعوبیه.
۴. حسین میرجعفری، تاریخ تیموریان و ترکمانان، ص ۱.
۵. تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۸۰ و ۸۱ ع.ر.ک: برتولد، اشپولر، تاریخ مغول در ایران، ترجمه‌ی محمود میرآفتاب، ص ۴۴.
۷. تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۴۴.
۸. تاریخ مغول در ایران، ص ۱۸۵ به بعد.
۹. همان، ص ۸۲.
۱۰. همان، ص ۱۹.
۱۱. مقدمه‌ی قزوینی بر تاریخ جهانگشای جوینی، نیز دیوان همام تبریزی و بدر جاجرمی که در سوگ و ماجرای قتل وی و فرزندانش شعر سروده‌اند.
۱۲. تاریخ مغول در ایران، ص ۱۹۱.
۱۳. همان، ص ۳۷۷.
۱۴. همان، ص ۳۹۰ به بعد.
۱۵. همان، ص ۴۴۰ نیز رحله‌ی ابن بطوطه، ج ۳، ص ۲۴.
۱۶. رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ، ص ۴۴۱.
۱۷. رحله‌ی ابن بطوطه، ج ۳، ص ۴۴۱.
۱۸. میرخواند، به نقل از تاریخ مغول، ص ۴۵۲.
۱۹. تاریخ مغول در ایران، ص ۴۵۲.
۲۰. رسول جعفریان، از یورش مغولان تا زوال ترکمانان، ص ۹۱.
۲۱. ر.ک: حسین میرجعفری، تاریخ تیموریان و ترکمانان.
۲۲. تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۵۱.
۲۳. مقدمه‌ی عباس اقبال بر کلیات عبید زاکانی، ص ۳۴ نیز تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح‌الله صفا، ج ۳.
۲۴. مقدمه‌ی پرویز اتابکی بر کلیات عبید زاکانی، ص ۲۰ و نیز دیداری با اهل قلم، مرحوم دکتر یوسفی، ج ۱، ص ۲۹۴.
۲۵. بهاء‌الدین خرمشاهی، حافظنامه، ج ۱، ص ۳۷.
۲۶. همان‌جا، نیز ر.ک: مقاله «در چارده روایت»، طنز حافظ، خرمشاهی.
۲۷. رسول جعفریان، از یورش مغولان تا زوال ترکمانان، ص ۱۲۶ تا ۱۲۸.

زبان به شکوه
گشودن و نشان
دادن وارونگی
اخلاق فقط
ویژه‌ی مورخانی
چون جوینی در
قرن هفتم
نیست، بلکه این
شیوه بعداً به
شکلی هنرمندانه
از طرف کسانی
چون عبید
زاکانی، سیف
فرغانی و حافظ
دنبال می‌شود و
از ابزارها و
عوامل مهم و
کارآمد مقاومت
و مبارزه‌ی
غیرمستقیم با
فرهنگ آشوب و
هرج و مرج
ناشی از
سیطره‌ی اقوام
بیگانه بر
سرنوشت این
مرز و بوم
می‌گردد.